

دکتر محمود شفیعی

## نظری باجمال از لحاظ سبک و دستور زبان

در دیوان استاد جمال الدین اصفهانی

نکته‌های دستوری ، برخی کلمه‌ها ، پاره‌ای از ترکیبها ، ترکیبات عربی

و آیات قرآنی .

-۶-

## ج - پاره‌ای از ترکیبها:

۳۱ - تمام بودن = کافی بودن:

ز چیست شانه و مسواک ، هر دورا بشکن تمام نیست ده انگشت شانه و مسواک

۳۲ - مولامول ، مولیدن (درنگ کردن) - مالامال (پر):

ساقی مجلس انعام تویی (مولامول) ، مشیت و طوبی اللیوم

جامها بر کف امید نهاد ( مالامال )

چنان بوعده همی کرد چرخ (مولامول) آری غایب ز من و آینه و آینه و آینه

که شد ز خون دلم طشت چرخ (مالامال)

۳۳ - جامه کاغذی - برای تظلم می پوشیدند:

آخر از بهر خدا چند کنم بردارو هر سحر گاه چو مظلوم ز کاغذ سربال

## ۳۴ - چنان بجای چون:

هر که در خدمت تو پشت نکرده است کمان  
 بر بوی شفاعت تو مسانده است  
 ابلیس (چنان) امید واری!

## ۳۵ - اصوات عربی:

(الحدارای) غافلان زین وحشت آباد (الحدار)  
 (الفرار) ای عاقلان زین دیومردم (الفرار)!

## ۳۶ - جانور:

بخارا و همه عطر و زمین او همه مرجان  
 درخت او همه بسد نبات او (همه) جانور!

## ۳۷ - شادخوار = شادمان:

آن عجز و آن نضرح طفلان نازنین  
 و آن لابه و آن نیاز جوانان (شادخوار)

## ۳۸ - گاو ساری گوز - گوز گاو سر:

(ز گاو ساری) گوزت چنان بلرزد چرخ  
 که گاو گردون از راه کهکشان بجهد!

## ۳۹ - رویارو شدن = روبرو شدن:

لاف (رویارو شدن) با او نیارد ز داز آنک

نیم بیشش مایه صد شاعر چون ما دهد!

## ۴۰ - بردا برد = دورباش:

در جهان امروز ( بردا برد ) نوست  
نظری باجمال از لحاظ سبک و دستور زبان  
دولت و اقبسال تبسغ آورد (۱) نوست

## ۴۱ - دوستروی = خوشروی:

چون مال (دوست روی) و چو امید خوش حریف

چون عقل خوب سیرت و چون بخت به نشین

## ۴۲ - از ناگهان = ناگهانی:

آخر سبب چه بود که (از ناگهان) چنین  
شدر روز فضل تیره و مشخص کرم نوان؟

## ۴۳ - دمامد و دمامد:

ممدوح نباشد چو تو کز مدح تو ما را  
تحسین دمامد بود احسان دمامد  
در وی از ساقی غم درد دمامد نوشی  
بر دل از بار شره زخم دمامد بینی!

## ۴۴ - کم زدن = کم بودن:

بخوش حریفی هنگام خلوت مجلس  
ز زهره کم (نزنم)، گرچه زیرو بیم نزنم (۲)

## ۴۵ - توکیب تکراری:

جهان چو صیت نو گیرد یقین کند که تو را

بسیر خیر شود شست (خسار خسار) کرم

وین بساقی عمر ار نشود وصل میسر

هم باغم هجران (توخوش خوش) بسر آرم!



- ۴۶ - دیده کش = جالب نظر: زحسن ( دیده کش ) توست و بسخت بیدارت  
 که فتنه گردد بر خواب عافیت مفتون !
- ۴۷ - بچیزی زدن = شبیه و متمایل بآن چیز بودن:  
 لعل می گونت بسرخی (می زند) سرخیش آن است کاندرخون ماست!
- ۴۸ - در گردیدن = در شدن - بیرون آمدن:  
 چو سایه ، حسن تو عالم بگیرد اگر خورشید حسنت ( در نگرود )
- ۴۹ - بعشوه در جوال کردن - کنایه از فریب دادن:  
 مرا بعشوه از این بیش در جوال مکن که دل چو وعده تو پای در عدم دارد
- ۵۰ - کرا کردن = ارزیدن:  
 رویی که (کرا کند) که از دورش می بینسی وان یکسادی میخوانی (۳)
- چرخ ارچه ذره ای ز جفا کم نمیکند از وی گله مکن که (کرا) هم (نمیکند!)  
 ۵۱ - از در = شایسته:  
 انگار که من خود از (در) اینم انصاف بنده تو لایق آنی ؟
- ۵۲ - دار ضرب بجای دار الضرب (حذف ال عربی):  
 مبادا جز بنامت سکه اندردار (ضرب) شرع  
 مبادا جز بنامت خطبه در اقلیم دانائی
- ۵۳ - پرده دادن = ساز آواز کردن:  
 مرا گفندی تو را یم گرم را بی همین شیوه از اینم (پرده میدهد) !

۵۴ - دوستکاری = دوستی - کار دوستانه کردن:

چه باشد اگر با همه (دوستکاری) مرا گویی ای خسته چون میگذاری؟ (۴)

۵۵ - ناگاهی = بناگاه - قید:

دوش در گلستان سحر گاهی پرده برداشت غنچه (ناگاهی)

۵۶ - ناروائی - بی رواجی (کسادی):

دل و جان بیک بوسه از من خریده است تو بازار دیدی بدین (ناروائی؟)

۵۷ - بجای = در حق (لازم الاضافه):

تا چه نیکی (بجای من) کردی تا چه کردم (بجای تو) ز بدی؟

۵۸ - دل دوستی - دوستی ازدل - دوستی بی ریا:

از سر (دل دوستی) گستاخ وار بی تکلف از در خرگه در آی

۵۹ - از ناگاه ناگاه (قید):

چند نوبت وعده ام دادی بهیچ

۶۰ - غمباره باغم سازگار بل جامع علوم انسانی

حقیقت (۵) هم دل من خواست بودن اگر هرگز دلی (غمباره) بودی!

۶۱ - شبخوش = خدا حافظی:

چون نوبت روز ناخوشی پیش آمد جانم زمیانه (شبخوشی) کرد و برفت

۶۲ - بدست کردن - بدست آوردن:

دارم سر آنکه تا (بدست) نکنم از پانه نشینم ار جهان بر خیزد (۶)

- ۶۳ - برتابیدن = تحمل کردن:   
 دل جفا بیش (بر نمی تابد) جان غم خویش (بر نمی تابد)
- ۶۴ - زره ور = زره دار (تعمیم پسوند ور):   
 لعل شکرشکن وزلف (زره) وربینید لاله دل سیه و نرگس جادونگرید!
- ۶۵ - در باقی کردن - رها کردن:   
 ناز در (باقی) کن اکنون کان گذشت و رچنان دانی تو چونان نیستم   
 برو ای دوست که در (باقی) شد با توام نامه و پیغام ، برو!
- ۶۶ - دوستگانه، دوستگانی - جام دوستانه:   
 طره بخت را بشانه زخم کردمی با تو (دوستگانه) زخم
- ۶۷ - چشم داشتن = امیدوار بودن - انتظار داشتن:   
 بر بود روزگار بقهر از برمنت آری زر و زگار همین (چشم داشتم)!
- ۶۸ - روی کار دیدن = از ظاهر کار پی بردن:   
 جان از غم عشق او نخواهم برد میدانم و روی کار (می بینم)
- ۶۹ - وادادن باز دادن:   
 چندگویی تو که خیزم بروم دل من (واده) و برخیز و برو!
- ۷۰ - آن دست آن نوع - دست نوع:   
 دل با عم تو درآمده است از پای بگذر ز سرش که این نه آن (دست) است!   
 نوبت آن روزگار رفت که ما را عشق نه (زین دست) بود و یار نه این بود



## ۷۱ - آوردن ترکیبات عربی بصورت اضافه فارسی:

کلك دين پرور تو (واهب ارزاق) شده است

رای روشنگر تو ( ملهم الباب ) شود (۷)

دنباله دارد

(۱) - تیغ آورد - آورده تیغ - صفت مفعولی مرکب مرخم. (۲) - یعنی از زهره

کمتر نیستم اگر چه چون او خنیاگر نیستم. (۳) - می بینی و می خوانی بجای بینی و

بخوانی (اخباری بجای التزامی). (۴) - می گذاری بجای می گذرانی. (۵) - یعنی

بحقیقت، حقیقتاً و افعلاً. (۶) یعنی بدشمنی برخیزد (حذف مفعول). (۷) بجای واهب

الارزاق و ملهم الالباب عربی.

این بنا را به بین که چگونه سر به آسمان کشیده است! صاحبش

قرنی است که تیرک آن گفته و از این دنیا رفته ولی از او تصویری در این

بنا باقی مانده است که با هزارها حسرت و آرزو بتماشا کنندگان

نگاه میکنند.

(اورا صدا بزنیم)